

Feminist criticism and analysis of Delband and Khane novels in terms of gender and social base and explaining the symbols of the western lifestyle in contrast with the Islamic lifestyle

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

Soheila Khorsand ¹

Nahid Akbari ^{2*}

Hessam Ziaei ³

How to cite this article

Soheila Khorsand, Nahid Akbari, Hessam Ziaei, Feminist criticism and analysis of Delband and Khane novels in terms of gender and social base and explaining the symbols of the western lifestyle in contrast with the Islamic lifestyle, *Journal of Islamic Life Style Centered on Health*, 2021:4(4): 378-390.

1. PhD student of Persian language and literature, Qaimshahr branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Ira

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Iran (corresponding author).

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Iran.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: nahidakbari7@yahoo.com

Article History

Received: 2020/07/11

Accepted: 2020/10/15

ABSTRACT

Purpose: Feminist critics believe that literary works written by men have reproduced the patriarchal gender system. Post-structuralist feminism is a branch of feminism that considers the root of gender discrimination in the dualism of Western culture, which places concepts in opposite poles while always preferring one over the other. They believe that revealing the nature of the orthodox analysis of the western intellectual system and valuing female characteristics in the form of literary works is a way to confront the patriarchal ideology in literature. Therefore, women should provide positive definitions of femininity to counter the patriarchal ideology. The upcoming research is an attempt to critique and analyze the feminist novels of American author Toni Morrison's *Delband* and *House*.

Materials and methods: The present research has tried to investigate and analyze the effects of violence against women in Toni Morrison's selected novels in a descriptive-analytical manner based on the approach of American comparative literature and the method of content analysis and an implicit view of the approach of women's writing.

Findings: Analyzing the novels *Delband* and Morrison's *House* from the perspective of feminism gives us the opportunity to observe the lives of many women around the world, especially among black communities. Feminist issues and struggles related to feminist criticism and analysis of Toni Morrison's novels in terms of gender and social base of murder. The culture of life is influenced by our interpretation of life, and each goal we set for life brings a special style. The concept of life style and culture refers to issues such as family, marriage, type of housing, type of clothing, consumption patterns, entertainment and leisure time, business, individual and social behaviors in different environments, in other words, to all issues that the text *They* shape human life.

Conclusion: the shell of western culture is an apparent progress; But the inside of that lifestyle is materialistic, lustful, sinful, and anti-spiritual. The principle of originality of pleasure and originality of benefit are defined as two basic principles in the life of the people of the West based on the concepts of humanism philosophy. Humanism, materialism, secularism, rationalism, individualism and globalization form the basis of thinking in the West. In this work, we have tried to the best of our ability to deal with the symbolism of the western lifestyle.

Keywords: Feminism, *Delband* novel, *Khaneh* novel, Toni Morrison, gender, social base, Islamic lifestyle

نقد و تحلیل فمینیستی رمان های دلبند و خانه از

حیث جنسیت و پایگاه اجتماعی و تبیین نمادهای

سبک زندگی غربی در تقابل با سبک زندگی اسلامی

سهیلا خرسند

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.

ناهید اکبری*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران (نویسنده مسئول).

حسام ضیایی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائمشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائمشهر، ایران.

چکیده

هدف: منتقدان فمینیست بر این باورند که آثار ادبی نوشته شده توسط مردان، نظام جنسیتی مردسالارانه را بازتولید کرده است. فمینیسم پاسا ساختارگرایانه شاخه‌ای از فمینیسم است که ریشه تبعیض جنسیتی را در دوگانه اندیشی فرهنگ غرب می‌داند که مفاهیم را در قطب‌های مخالف قرار می‌دهد در حالی که همواره یکی را بر دیگری برتری می‌دهد. آنان معتقدند که آشکار کردن ماهیت تحلیل کلام مدارانه نظام فکری غرب و ارزش دادن به ویژگی‌های زنانه در قالب آثار ادبی راهی برای مقابله با ایدئولوژی مردسالارانه در ادبیات است. بنابراین زنان باید برای مقابله با ایدئولوژی مردسالارانه تعریف‌های مثبتی از زنانگی ارائه دهند. پژوهش پیش رو تلاشی برای نقد و بررسی فمینیستی رمان‌های دلبند و خانه نویسنده آمریکایی تونی موریسون است.

مواد و روش: پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی بر اساس رویکرد ادبیات تطبیقی آمریکایی و روش تحلیل محتوا و نگاه ضمنی به رویکرد زنانه نویسی تلاش کرده است، جلوه‌های خشونت علیه زنان را در رمان‌های برگزیده تونی موریسون بررسی و تحلیل کند. یافته‌ها: تحلیل رمان‌های دلبند و خانه موریسون از منظر فمینیسم این فرصت را می‌دهد تا زندگی بسیاری از زنان را در سراسر جهان به‌ویژه در میان جوامع سیاه‌پوست مشاهده کنیم. مسائل فمینیستی و مبارزات مربوط به نقد و تحلیل فمینیستی رمان‌های تونی موریسون از حیث جنسیت و پایگاه اجتماعی کشتار ارائه می‌دهد. فرهنگ زندگی، متأثر از تفسیر ما از زندگی است و هر هدفی را برای زندگی تعیین کنیم، سبک خاصی را به همراه می‌آورد. مفهوم سبک و فرهنگ زندگی به مسائلی نظیر خانواده، ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، تفریحات و اوقات فراغت، کسب و کار، رفتارهای فردی و اجتماعی در محیط‌های مختلف و به عبارت دیگر به همه مسائلی بر می‌گردد که متن زندگی انسان را شکل می‌دهند.

نتیجه‌گیری: پوسته فرهنگ غربی پیشرفت ظاهری است؛ اما باطن آن سبک زندگی مادی، شهوت آلود، گناه آفرین و هویت زدای ضد معنویت است. اصل اصالت لذت و اصالت منفعت به عنوان دو اصل اساسی جاری در زندگی مردم مغرب زمین بر اساس مفاهیم فلسفه اومانیسم تعریف می‌شود. اومانیسم، ماده گرایی، سکولاریسم، خردگرایی، فردگرایی و جهانی شدن پایه و اساس تفکر را در مغرب زمین شکل می‌دهند. ما در این اثر در حد توان خود سعی داشته ایم تا به نمادشناسی سبک زندگی غربی بپردازیم.

کلمات کلیدی: فمینیسم، رمان دلبند، رمان خانه، تونی موریسون، جنسیت، پایگاه اجتماعی، سبک زندگی اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۴

* نویسنده مسئول: nahidakbari7@yahoo.com

مقدمه

تونی موریسون با نام اصلی «کلوئه آنتونی ووفورد (Chloe Anthony Wofford)» در سال ۱۹۳۱ در لورین، اوهایو به دنیا آمد. تونی موریسون با سختی‌های بسیاری که پدرش در تأمین هزینه مالی کشید توانست به کالج برود. تونی موریسون در سال ۱۹۵۳ از دانشگاه هاروارد مدرک کارشناسی و در سال ۱۹۵۵ مدرک کارشناسی ارشدش را از دانشگاه کورنل دریافت کرد. هفت سال در دانشگاه هاروارد و سپس در دانشگاه پرینستون تدریس کرد. وی در سال ۱۹۵۸ با معمار جامائیکایی «هارولد موریسون» ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد؛ اما در سال ۱۹۶۴ پس از شش سال زندگی مشترک از همسرش طلاق گرفت. تونی موریسون به نیویورک نقل مکان کرد و به‌عنوان ویراستار مشغول کار شد.

تونی موریسون از چندین دانشگاه معتبر جهان از جمله هاروارد، آکسفورد، ژنو و روتگرز دکترای افتخاری دریافت کرده است. آکادمی نوبل سال ۱۹۹۳ میلادی وی را به دلیل احاطه بر زبان و قدرت تصویرگری ادبی ستود و شایسته دریافت جایزه سالانه ادبیات اعلام کرد. سال ۲۰۱۲ باراک اوباما به وی نشان افتخار آزادی رئیس‌جمهوری اعطا نمود و در سال ۲۰۰۸ جایزه گرمی را دریافت کرد. محوریت اصلی آثار «موریسون»، برده‌داری، تبعیض و هر آن چیزی است که به زندگی سیاه‌پوستان مربوط می‌شود. آثار ارزشمند این بانوی بزرگ آن قدر در جهان مشهور شد که «اوپرا وینفری»، یکی از مطرح‌ترین مجری‌های تلویزیون آمریکا و نویسنده‌ی کتاب-هایی چون «با اطمینان می‌دانم که» و «راه روشن است» در فیلمی سینمایی که از رمان «دلبند» اقتباس شده بود، به ایفای نقش پرداخت. آثار تونی موریسون تلفیقی از نقد اجتماعی را در بردارد و به خاطر فضای حماسی، دیالوگ‌های زنده و تصویر کردن شخصیت‌های سیاه‌پوست آمریکایی مشهور است. اغلب آثار خود را به بیان تجربه زندگی زنان سیاه‌پوست اختصاص داد و جان‌مایه اکثر آثار او مذمت برده‌داری و بیان دشواری زندگی فقرا و میزان تبعیض علیه زنان است. تونی موریسون، نویسنده پراوازه آمریکایی که تجربیات زندگی آفریقایی تبارهای آمریکا را در رمان‌های خود منعکس می‌کرد. او نخستین زن سیاه‌پوستی است که کرسی‌ای به نام خود در

رادیكال معتقد است، چون رسانه‌های جمعی به دست مالکان و تولیدکنندگان مرد کنترل می‌شود، بنابراین، از منافع جامعه‌ی پدرسالاری دفاع می‌کند مفهوم پدرسالاری به رابطه‌ی قدرت نابرابر بین مردان و زنان مربوط می‌شود و یکی از مهم‌ترین عواملی است که ماهیت بازنمایی زنان و مردان را در فرهنگ عامه و این که آن‌ها به این بازنمایی چه واکنشی نشان می‌دهند تعیین می‌کند» (۳).

اکرام عبدی (فمینیست اسلامی عرب) با ارائه‌ی تحقیقی با عنوان «تصویر آن در رسانه‌های عربی» بر این نکته تأکید دارد که روزنامه‌ها و مجلات هنگامی که به زن می‌پردازند، او را به گونه‌ای مورد خطاب قرار می‌دهند که گویی پوستی است که نیازمند ماساژ با انواع خاصی از کرم‌ها، مژگانی نیازمند تقویت و تغذیه لب‌هایی که باید به رنگ گل‌رنگ آمیزی شود و با مویی که باید متناسب با رنگ پیراهن رنگ شود. این دید تحقیرآمیز که در اذهان دختران جوان رسوخ می‌کند، مانع ورود آنان به عرصه‌های متناسب با شأن واقعی زنان شده و در نتیجه باور می‌کنند علم و عقل برای آنان اموری ناتوپه است و این باور تا جایی در عمق وجودی‌شان رسوخ می‌کند که تصور می‌کنند لرزش آنان به همین امور است و تنها برای چنین جایگاهی خلق شده‌اند. وی می‌افزاید: زن ساخته‌ی نشریات زنان، در مداری بسته میان آشیزی، آرایش، لباس و زیبایی‌انداز حرکت می‌کنند، اما مشکلات و خواسته‌های زن در جهان عرب بسیار بزرگ‌تر از آن است که چنین تحقیر شود، بلکه اگر زن از این قفس رها گردد، چهره‌های تابناک صدر اسلام را به یاد خواهد آورد. زنانی که تا چهار شهید در راه خدا می‌دادند، مانند مادرانی که فرزندان عزیز دختر و پسر خود را در راه آرمان‌های فلسطین به آسانی فدا می‌کنند (۴).

رویکرد زنانه نویسی در آثار تونی موریسون موریسون از نظریه‌پردازان ادبی آفرو-آمریکایی فمینیستی است. او که در آثارش به دوران برده‌داری، خشونت‌ها و تبعیض‌های حاکم در آن دوران پرداخته است، بخش مهمی از این نوع ادبیات را تشکیل می‌دهد. موریسون که از حامیان نظریه فمینیسم هست، توجه ویژه‌ای به زبان زنانه و زنانه نویسی دارد. شوالتر در مقاله‌ای به نقل از جین گالوپ می‌نویسد: «زن نظریه‌پرداز از پیش یک تبعیدی است؛ محروم شده از زبان مادری خود، به زبان پدری سخن می‌گوید؛ اقتداری فریبکارانه را راست می‌پندارد» (۵).

محتوای داستان و رمان با زنانه شدن تغییراتی به همراه داشت» محتوای زمان‌های قرن بیستم به پیشگامی ویرجینیا وولف و گسترش جنبش‌های زنان به سوی جست‌وجوی هویت زنانه تغییر جهت داد. زنان جدا از طرح مسائل خود و جست‌وجو برای احقاق حقوق مساوی با مردان به جست‌وجوی درون خود پرداختند» (۶) همان‌طور که اشاره شد فمینیسم در دوره سوم خود به مرحله‌ای رسید که هدف اول آن رفع هرگونه تبعیض بود؛ چه تبعیض بین نژادها و چه تبعیض بین دو جنسیت. در آثار موریسون فمینیسم در هر دو بعد جنس و نژاد آشکار است، اما آنچه زمینه‌ساز فمینیسم در اثر است نوشتار زنانه است. در مقاله‌ای نظر خود را این‌گونه اعلام می‌کند: «نخستین گام در جدایی از بوطیقای خنثی گر، تأیید عامل مثبت زنیّت در تجربه ادبی بود. زیبایی‌شناسی زنانه نیز مانند زیبایی‌شناسی سیاه در سال‌های آغازین جنبش آزادی‌بخش زنان پدید

دانشگاه پرینستون دارد و اولین زن سیاه‌پوست آمریکایی است که جایزه نوبل را دریافت کرده است. موریسون تنها شاعر و نویسنده‌ای بزرگ نبود بلکه از صداهای رسای مدافع آزادی و برابری در آمریکا و جهان به شمار می‌رفت. نخستین رمان تونی موریسون، «آبی‌ترین چشم» در سال ۱۹۷۰ منتشر شد. شرح اصلی تحقیق در این موضوع، نقد و تحلیل فمینیستی رمانهای دل‌بند و خانه تونی موریسون از حیث جنسیت و پایگاه اجتماعی می‌باشد.

تحلیل نظریه‌های فمینیستی و بازنمایی جایگاه زن در اجتماع مطالعات فرهنگی با اتخاذ نگرشی مبتنی بر رویکرد بازنمایی باور دارد که پدیده‌ها، فی‌نفسه قادر به دلالت نیستند، بلکه «معنای» پدیده‌ها ناگزیر باید از طریق و به واسطه‌ی فرهنگ «بازنمایی» شوند. به بیان دیگر، بازنمایی از طریق فرایندهای توصیف و مفهوم‌سازی و جایگزین‌سازی، معنای آنچه را بازنمایی شده است، بر می‌سازند.

بازنمایی‌ها در بافت معانی تولید و توزیع می‌شوند، اما این وضعیت تحت اداره و کنترل نظام قدرت است که به بعضی معانی مشروعیت بخشیده و به برخی دیگر خیر. بنابراین، بعضی از ایده‌ها و معانی مسلط، و بقیه کنار نهاده می‌شوند، بازنمایی، مبتنی بر قدرت رسانه است و معانی و بازنمایی رسانای اگرچه برساخته‌ای اجتماعی و فرهنگی است، اما ایدئولوژی و گفتمان سعی دارد آن معانی و بازنمایی را امری طبیعی جلوه دهد به‌طور مثال، بر اساس گفتمان پدرسالاری، دوگانه مردان، مردان را موجوداتی عقلانی، منطقی و قوی و در مقابل، زنان را موجوداتی احساسی، عاطفی و ضعیف بازنمایی می‌کند گفتمان پدرسالاری کلیشه‌هایی از زنان می‌سازد که نظام تقسیم‌کار جنسیتی را بازتولید و حفظ می‌کند و در سلسله‌مراتب قدرت، زنان را در موقعیت فرودستی و مردان را در موقعیت فرادستی می‌نشانند این گفتمان، از تفاوت‌های طبیعی دو جنس زن و مرد، معانی اجتماعی و فرهنگی می‌سازد و بر اساس آن معانی، زنان و مردان را به نحو خاص و متمایز تعریف می‌کنند: مردان عقلانی و زنان احساسی اگرچه «جنس» بیانگر تفاوت‌های فیزیکی و زیست‌شناختی دو جنس است، اما «جنسیت» برساخته‌ای اجتماعی و فرهنگی است که بر روابط و مناسبات نابرابر جنسیتی دلالت می‌کنند. از دیدگاه جولیاتوی وود، یکی از مفاهیم کلیدی در نظریه‌پردازی فمینیسم، مفهوم «پدرسالاری» (مردسالاری) است، یعنی «سلطه به وسیله‌ی پدران» که مهم‌ترین بخش ایده‌ی فمینیسم را روشن می‌سازد بر اساس این ارزش‌ها، نهادها و نظام‌های پدرسالار، منعکس‌کننده‌ی تجربه‌ها، ارزش‌ها و علائق مردان به‌عنوان یک گروه و حافظ حق انحصاری آنان است (۱) به بیان جولیاتوی وود، جنسیت، نظامی از ارزش‌ها، هویت‌ها و فعالیت‌هایی را که از نظر اجتماعی برای زنان و مردان معین شده است. ایجاد می‌کند. برخلاف «جنس» که یک ویژگی فردی را توضیح می‌دهد «جنسیت» به معنای اشاره دارد که بر اساس موازین اجتماعی تولید شده است و بدون آن که ویژگی فطری محسوب شود بر آنان تحمیل می‌شود برخلاف جنس که قطعی و دائمی است، جنسیت از فرهنگ‌ها و باورهای عمومی برخاسته و یک فرهنگ مجزا سیال و متغیر و موضوعی برای تغییر مستمر است (۲) استریانی می‌گوید: «فمینیسم

است و از این بابت هم دلی و صمیمیت بیشتری را در ما برمی‌انگیزاند.

تونی موریسون و راوی درون رویداد:

اما برگ برنده روایت این کتاب، شاخه مشتق شده‌ای از تکنیک روایت است، شیوه‌ای که نویسنده در فصول میانی - و کوتاه - این کتاب که به دیدگاه اول شخص می‌پردازد، از آن سود جسته است؛ یعنی یکی از زیرمجموعه‌های این تکنیک به نام «راوی درون رویداد».

رمان با شعری آغاز و با شبه شعری پایان می‌یابد، ویژگی مشترک هر دو متن شاعرانه در صفحه‌های آغازین و پایانی کتاب، هویت «خانه» است که در یکی مبهم و در دیگری سراسر است. ابتدا به یک حسرت می‌ماند و در انتها تحکم دارد: «راه بیفت برادر! بیا به خانه برویم»

رمان روایت پراکنده و پر پیچ و خم خاطره‌هایی است که به رغم سپری شدن زمان طولانی و اضافه شدن یک جنگ تمام عیار وسط این همه اتفاق و خاطره، هنوز دست از سر فرانک بر نداشته‌اند. در حقیقت، رمان خانم موریسون همان الگوی تکرار شدنی - و تا حدودی کلیشه‌ای - این سال‌های ادبیات داستانی اروپا را دنبال می‌کند، از جهت درام داشتن، شاید بتوان این خط درام را در الگوی زیر توصیف کرد:

یک نفر دچار یک سرایشی هولناک می‌شود و در اتفاقی قرار می‌گیرد -> در جریان بازیابی و ریکاوری خویش به مرور پر حوصله‌خاطرتر می‌شود -> پس از حصول به پایداری، دیدگاه جدیدی روی آدم‌ها و اتفاقات زندگی‌اش پیدا می‌کند. این خط درام که از یک ناپایداری آغاز می‌شود و به یک پایداری نسبی در انتهای خود می‌رسد در دو دهه اخیر توسط نویسندگان متعدد معاصر تجربه شده است.

رمان خانم موریسون از همین الگوی تکراری بهره می‌جوید اگر چه با نثری پر کشش و جذاب. یکی از موفق‌ترین صحنه‌های رمان به صفحات سیزده تا بیست و دو کتاب بر می‌گردد، آن‌جا که فرانک پس از فرار از دست پلیس به خانه پدر روحانی «جان لاک» پناه می‌برد. دیالوگ‌ها و نوع ارتباط جان لاک و همسرش با مرد فراری بسیار زیبا و ملموس است.

توصیف فضاها و مکان‌ها در رمان، خواندنی است. مثلاً به این جملات در آغاز فصل هفت کتاب توجه کنید:

«لوتوس، جورجیا، بدترین مکان دنیا بود. بدتر از هر میدان جنگی؛ حداقل در میدان جنگ هدفی وجود دارد، هیجان، شجاعت و در میان آن همه احتمال شکست شانس هم برای پیروزی هست. مرگ حتمی است اما زندگی هم به همان اندازه مسلم است. تنها اشکالش این است که نمی‌توانی از قبل بدانی.»

تونی موریسون با نام اصلی کلوتنه آنتونی ووفورد در خلال داستان هایش توجه ویژه‌ای به تبعیض نژاد و رنگ در آمریکا دارد، در اغلب داستان‌های او فرهنگ سرمایه‌داری آمریکا که موجب مهاجرت در سیاه‌پوستان و عواقب و چالش‌های فرهنگی این اتفاق است، مورد مذاقه نویسنده است و به زخم‌های درونی و روحی آدم

آمد و واکنشی نژادی بود نسبت به گذشته‌ای که هدف مفروض ادبیات زنان را گذری نرم و بی‌مانع به‌نوعی زیباشناسی خشتی و فراگیر می‌دانست. زیباشناسی زنانه به‌جای آن معتقد بود که نوشتار زنان بیانگر شعور زنانه‌ی متمایزی است و سنت ادبی یگانه و منسجمی را تشکیل می‌دهد، و زن نویسنده‌ای که هویت زنانه‌ی خود را انکار کند، دست و پای هنر خود را می‌بندد و چه‌بسا معیوب می‌سازد»

در رمان دلبنده شاید این‌گونه به نظر برسد که جو حاکم بر داستان فقط صحبت از خشونت است که زندگی برده‌داری رقم‌زده؛ اما در بطن داستان حس مادرانه و زنانه‌ای است که داستان را می‌سازد و زیباترین حس‌های زنانه و تلخ‌ترین تجربه‌ی آن با زبان زنانه بیان می‌شود. «رمان دلبنده، بخش مهمی از ادبیات آمریکا موسوم به ادبیات فمینیستی سیاه‌پوستان آمریکا به شمار می‌رود. این ادبیات زیرشاخه‌ی ادبیات آفریقایی-آمریکایی است که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم با اشعار زن سیاه‌پوستی به نام فیلیس ویتلی (۱۷۸۴-۱۷۵۳). آغاز گشت و با خلق گونه‌های مختلف ادبی ادامه یافت و در دوره پسامدرن با رمان‌های تونی موریسون و گیل جونز به اوج شکوفایی خود رسید. در ادبیات فمینیستی سیاه‌پوستان آمریکا، به‌ویژه آثاری که توسط زنان سیاه‌پوست نوشته‌شده، زن سیاه‌پوست همواره با ویژگی‌هایی چون سکوت، منطق ستیزی، هم‌جنس‌خواهی، حیوانیت و خشونت به تصویر کشیده شده است. در این ادبیات خشونت زن سیاه‌پوست معمولاً تا سرحد قتل، آن هم قتل معشوق و یا حتی طفل کشی پیش می‌رود. این تصویر وحشتناک از زن سیاه‌پوست در ادبیات فمینیستی سیاه‌پوستان آمریکا سبب گردیده تا پاره‌ای از منتقدان، وی را با چنین شخصیت‌های افسانه‌ای از قبیل مدوسا همانند بدانند.» (۷)

رمان خانه

خواندن رمانی از تونی موریسون به عنوان یکی از تنها نویسندگان سیاه‌پوست که کرسی‌ای به نام خود در دانشگاه معتبر پرینستون آمریکا دارد - فارغ از جایزه نوبلی که بیست و دو سال پیش برای رمانی دیگر از آن خود کرد - هیجان‌انگیز و لذت بخش است، بویژه اگر نویسنده مهارت کافی در تغییر مداوم «زاویه دید راوی» در طول داستان داشته باشد.

مهم‌ترین ویژگی این کتاب روایت دو صدایی آن است، تکنیک شخصی نویسنده که از فصل سوم کتاب - صفحه‌های چهارم - کاملاً آشکار می‌شود و سپس به صورت یک در میان، فصول کتاب از دو زاویه دید در روایت برخوردار می‌شوند:

یک/ دیدگاه دانای کل نامحدود: نیمی بیشتر از این رمان در این زاویه دید روایت می‌شود، در این زاویه دید، نویسنده روایتش را بر مبنای «او» پیش می‌برد، راوی همه چیز را می‌داند و از موقعیتی برتر به فضای داستان نگاه می‌کند و حق دارد گاهی در مورد وقایع یا اتفاقات، قضاوت نیز بکند.

دو/ دیدگاه اول شخص: بخش کوتاهی از این رمان که مربوط به فصول کم حجم و کوتاه است از طریق تکنیک روایی اول شخص نقل می‌شود. در این دیدگاه، غالباً شخصیت اصلی داستان مستقیماً با ما حرف می‌زند. حرف‌های او شبیه نامه‌ای است که به ما نوشته

مثل تمام نوشته‌های تونی موریسون در این متن هم خشونت مردان علیه زنان را به نمایش می‌گذارد. و با یک قلم روان، زنانگی حاصل از تفکر فمینیستی و مظلومیت زنان را روایت می‌کند و در عین حال با روایتی زیبا ظلم نسبت به زنان جامعه و بی‌تفاوتی جامعه را نشان می‌دهد، که از دیدگاه عموم مردم انگار اتفاق خاصی نیفتاده را بیان می‌کند از تفکر انتقادی تونی موریسون نسبت به جامعه زنان است که از دیدگاه فمینیستی به روایت می‌کشد و در عین بی‌تفاوتی از جامعه و اطرافیان غافل نمی‌ماند.

حقارت و دیگری بودن

در یاقوت، زنان پست تر هستند. «مسئولیت آن‌ها آشپزی و خشنود کردن شوهرانشان در رختخواب است» (۸). این یک وظیفه فطری و یک مسئولیت اجتماعی است که هر زن باید آن را بپذیرد. و آن‌ها بدون شکایت در مورد آن انجام می‌دهند. جامعه آن‌ها را منفعل کرده است و تسلیم هستند. سنت ریشه در ایدئولوژی عقیدتی دارد، که مردسالارانه است و از هرگونه تغییر یا انطباق نیز اجتناب می‌کند. اگر قرار است چیزی معرفی شود، باید (یا باید تغییر کند) با ایدئولوژی گذشته تطبیق داده شود. آن‌ها هرگز گذشته خود را رها نمی‌کنند، همانطور که حاکمان یاقوت به خوبی می‌دانند که این به معنای قدرت است و اگر آن را از دست بدهند، مجسمه خود، رهبری را از دست خواهند داد.

زنان حوزه نیز از همین مردسالاری رنج برده‌اند. آن‌ها عمدتاً از زندگی گذشته خود فرار یا اخراج می‌شوند و زندگی جدیدی را در صومعه شروع می‌کنند. زندگی گذشته ماویس مملو از ترس از خشنود کردن شوهرش بود که آنقدر نادان است که هرگز راضی نمی‌شود. خصوصی‌ترین لحظه رابطه آن‌ها، که باید برای هر دو طرف لذت بخش‌ترین و لذت بخش‌ترین باشد، فقط این سوال را به ذهن او می‌آورد که آیا رابطه جنسی آن‌ها "سریع خواهد بود یا طولانی، سرگردان، فروپاشی یا خستگی بی‌کلام؟" (۹) و او متوجه می‌شود که - هیچ کدام نبود. [همانطور که] او نفوذ نکرد - فقط خودش را مالید تا به اوج برسد در حالی که دسته‌ای از موهایش را از میان لباس خوابی که صورتش را پوشانده بود می‌جوید. (۹). این در واقعیت اتفاق می‌افتد، در حالی که ماویس احساس بدتری می‌کند و فکر می‌کند که شوهرش به آن‌ها زمزمه می‌کند. بچه‌ها برای کشتن او برنامه ریزی کنند. در رابطه مردسالارانه، حتی بین زن و شوهر، هیچ عاطفه‌ای وجود ندارد، مراقبت و محبت وجود ندارد. سکس وظیفه‌ای است که باید ارائه کند، حتی اگر در آن دخالت نداشته باشد.

بارها در بهشت، در اجتماع یاقوت، این مفهوم حقارت را می‌بینیم. هیچ کس در مورد حقوق زنان و نظر آن‌ها صحبت نمی‌کند، بلکه از رویی، مردان رویی، گذشته و مردسالاری آن‌ها صحبت می‌کند. حتی زمانی که دیکان مورگان باهمسرش در مورد شهر و مشکلات آن صحبت می‌کند، به صورت مشورتی و حتی اطلاع رسانی نیست. او فقط به خاطر خودش چیزی می‌گوید. اگر او بگوید «نمی‌فهمم»، واکنش او سرکوبگرانه و مردسالارانه است: «می‌فهمم». او به او لبخند می‌زند: «نیازی به [درک] نداری» (۱۰) زنان در رویی با اندیشیدن به صحبت کردن یا بحث در مورد دیدگاه خود، مطمئناً

ها در طول دوران می‌پردازد: زخم‌هایی که در ظاهر افراد دیده نمی‌شود و جامعه آمریکایی نیز خواهان التیام این زخم‌ها نیست. آنجا را نگاه کن، شوهر در ایستگاه الکو پیاده شد تا قهوه با یک چین رده انگشت شستش را روی شانه اش کشید و گفت: «صاحب مغازه یا مشتری‌ها یا شاید هم هر دو او را بیرون انداختند، عملاً لگدی به ماتحتش زدند و او را روی زمین انداختند. چندتا لگد دیگر هم به او زدند و وقتی همسرش برای کمک رفت سنگی به طرف صورتش پرت کردند. ما آن‌ها را توی واگن آوردیم اما جمعیت به فریاد زدن ادامه دادند تا راه افتادیم. نگاه کن. می‌بینی؟» و به زرده‌های تخم مرغ اشاره کرد که حالا دیگر روی شیشه‌ی پنجره خشکید بودند. (۸)

در این متن خانم موریسن به‌وضوح تبعیض را نشان می‌دهد و خشونت ذاتی علیه نژادی کاملاً مشخص است و در این حال بی‌خیالی و بی‌توجهی عامه مردم را از این عمل را نشان می‌دهد در مقابل رفتارهای ضداجتماعی علیه افراد را بی‌تفاوت نشان می‌دهد و خانم موریسون سعی کرده که این بی‌تفاوتی را از دیدگاه فمینیستی به نمایش بگذارد.

سومین زن بود که همه چیز را عوض کرد. کنار او آن استخوان کوچک گل در قلم خانۀ کرد و آرام گرفت. انگشت اشاره‌ی او بود که مرا مشتاق و بی‌قرار می‌کرد. او را در خشکسویی ملاقات کردم. اواخر پاییز بود، اما در شهری که در دامن اقیانوس قرار داشت چه کسی می‌توانست بگوید چه فصلی است؟ مثل نور خورشید هوشیار بودم، لباس‌های نظامی‌ام را به او دادم و نتوانستم چشم از دستهای بردارم. حتماً مثل احمق‌ها به نظر می‌رسیدم، ولی من احساس حماقت نمی‌کردم. احساس کردم، سرانجام، به خانه رسیده‌ام. سرگردان بودم. نه کاملاً بی‌خانمان، اما چیزی نزدیک آن. مینوشیدم و در موزیک بارها در خیابان جکسون ولوبودم، روی کاناپه‌ی رفقای مشروب خوری‌ام یا توی خیابان می‌خوابیدم و برای چهل و سه دلار حقوق ارتشم را روی بازی‌های مزخرف و بیلبارد شرط بندی می‌کردم. و وقتی تمام می‌شد کارهای روزمزد می‌کردم تا چک حقوق ماه بعد برسد. می‌دانستم به کمک احتیاج دارم، اما کمکی نبود. بدون مأموریت‌های نظامی برای پیگیری با شکایت درباره‌شان، دست خالی سر از خیابان در می‌آوردم. (۸)

در متن بالا تونی موریسون جامعه ناامید مردان را از دیدگاه زنانگی نشان می‌دهد و دریچه‌امیدی را که به روی مردان را که از ناامیدی بسته است به سمت افق زنانگی نشان می‌دهد که روزنه‌امیدی باقی می‌گذارد که تنها با تکیه به زنان به دست می‌آید و تمام سردرگمی‌ها را یک دریچه امید پیش می‌رود و می‌خواهد نشان دهد که زنان می‌توانند قدرتی خارق‌العاده‌تری داشته باشند و همیشه نباید به نیروی مردانگی تکیه کرد و گاهی زنان هم می‌توانند تکیه‌گاهی برای در بدری و شوریدگی اجتماعی و فردی شوند.

فرانک لحظه‌ای دست از کتک زدن برداشت و برگشت تا نجات دهنده‌های مرد درشت هیكل را نگاه کند. یکی از آن‌ها خم شده بود و سر مرد را بغل کرده بود. آن یکی خون را از دماغ خودش پاک و اسم مرد را صدا کرد: «سانی، سانی، او عزیزم.» بعد روی زانو افتاد و سعی کرد مرد را که دلالتش بود، به هوش بیاورد. بلوز زن که زردرنگ بود از پشت کاملاً پاره شده بود. (۸)

نیازی به پدرسالاری ندارند. درب حوزه به روی همه مردم باز است، بدون هیچ قید و شرطی. اما پدرسالاری به معنای قواعد رومی و تاریخ یاقوت است. بنابراین آن‌ها احساس ترس می‌کنند و ممکن است برای پیروزی در این جنگ دست به هر کاری بزنند، ممکن است به کشتن فکر کنند، و یکی می‌گوید که آن‌ها کشتند «چون توانستند» (۱۴) این به‌عنوان بخشی از حقوق آن‌ها در نظر گرفته شده است.

وابستگی و آزادی

یکی از ایرادات زنان صومعه، عدم استقلال آن‌ها از مردان یاقوتی است. اگر رومی به برخی از محصولات آن‌ها وابسته نباشد، مانند دارو و گیاهان، فلفل و ادویه های تند، زنان صومعه آزاد هستند و می‌توانند زندگی خود را بگذرانند.

در شهر ایلخانی رومی وضعیت برعکس است. زنان همیشه در آنجا با پدر یا شوهرشان در ارتباط هستند. هیچ کس نمی‌تواند به تنهایی زندگی کند یا زنده بماند. پاتریشیا با مرور شجره‌نامه‌های رومی، نام‌های خانوادگی «زنانی که هویتشان بر مردانی است که ازدواج کرده‌اند- در صورت اعمال ازدواج»، بدون هیچ ارجاع دیگری پیدا می‌کند (۱۴). در غیر این صورت نامی برای خود ندارند.

پاتریشیا، که زنی تحصیلکرده در رومی است، به‌عنوان معلم و مورخ نیز فعالیت می‌کند، به نظر می‌رسد که خودش آزاد باشد. او تقریباً همه چیز را در مورد مردان رومی می‌داند. او از گذشته و تاریخ آن‌ها آگاه است و تک تک رویدادها را برای تکمیل دانش خود حساب می‌کند. او دوست دارد این رکوردها را برای نسل بعدی نگه دارد و آن‌ها را به‌عنوان داستان رومی بنویسد. اما او هنوز در بند مردان رومی است. [او] که توسط مردم شهر به‌عنوان یک بیگانه شناخته می‌شود، هنوز نمی‌تواند با ایدئولوژی قدیمی و قوی مردان رومی مبارزه کند» (۱۵). او از نظر ذهنی مجبور می‌شود اوراق و تمام اسناد خود را بسوزاند.

در حوزه، زنان آزاد و مستقل هستند. آن‌ها اولین چیزی که با آن مواجه می‌شوند فردگرایی است، فارغ از مردسالاری اجتماعی. آن‌ها به تنهایی با خود روبرو می‌شوند و برای اولین بار فرصت کشف و آشنایی با این خود را پیدا می‌کنند. با پشت سر گذاشتن این مرحله می‌توانند به تنهایی زندگی کنند. در یاقوت، مردم آن‌ها را زنان قوی می‌نامند، زیرا آن‌ها، قوم یاقوت، هیچ اعتماد یا قدرتی به خودی خود ندارند. اگر برای تیراندازی، کشتن یا دفاع است، باید در یک گروه باشند. نسل بزرگتر هرگز فردگرایی را تجربه نکرده است و هرگز نمی‌تواند آن را بپذیرد. آن‌ها در جنگ جهانی دوم جنگیده اند و یک شهر ساخته اند. اما تمام دستاوردهای آن‌ها متعلق به کل شهر، به کل سیاه‌پوستان رومی است. هیچ چیز شخصی در آن جامعه وجود ندارد. قواعد یاقوت سرخ اجازه نمی‌دهد اولین برخورد نسل جوان با فردیت آن‌ها روبرو شود. آن‌ها نمی‌توانند تصور کنند که قدرت، کنترل شهر و کنترل بر مردم آن را از دست بدهند.

رمان دلبند

داستان کتاب دلبند براساس زندگی یک زن سیاه‌پوست و برده است. این زن همراه همسر و بچه‌هایش از مزرعه‌ای که در آن به بردگی گرفته شده‌اند فرار می‌کنند و به اوهایو پناه می‌برند. وقتی برده‌دار

می‌دانستند که حتی اگر جرأت انجام این کار را داشته باشند، هیچ کس گوش نمی‌دهد، زیرا تاریخ آن‌ها نشان می‌دهد که «هر وقت فقط زن بودند... آنچه می‌گفتند به راحتی نادیده گرفته می‌شد. توسط مردان شجاع خوب [روبی]» (۱۱)

جیجی، مانند سایر زنان صومعه، به یاد می‌آورد که زندگی گذشته اش، قبل از آمدن به صومعه، همین‌طور بوده است. «نه یک دبیرستان، نه دانشجوی کالج، هیچ کس، حتی سایر دختران، جدیت او را جدی نگرفتند» (۱۱). به نظر می‌رسد که زنان صومعه از زندگی گذشته خود در جستجوی بهشت خود، پناهگاه خود فرار کرده‌اند. و وقتی به صومعه می‌آیند، در آنجا چیز امیدوارکننده‌ای را احساس می‌کنند. پالاس فکر می‌کرد که تمام خانه احساس می‌کرد یک بی‌مردی مبارک، مانند یک قلمرو محافظت‌شده، عاری از شکارچیان اما هیجان‌انگیز است. انگار ممکن است خودش را اینجا ببیند. خودی لجام گسیخته و معتبر، اما او آن را «خودی باحال» می‌دانست (۱۱) سرخ دیگری از حقارت و ضعف زنان، همانطور که مردم رومی معتقدند، نام شهر آن‌ها خواهد بود. آن‌ها یک بار نام شهر خود را رومی گذاشته‌اند تا رومی مورگان، خواهر دیکن و استوارد را که به دلیل نژادپرستی سفیدپوستان درگذشت، جاودانه کنند. آن‌ها از پذیرش بیمار سیاه‌پوست خودداری کردند و برای دامپزشک فرستادند، او در این بین فوت کرد. و اکنون، این نام می‌تواند مفهوم محافظت در رومی را به هم متصل کند. مردان یاقوتی باید از یاقوت محافظت کنند و ممکن است مستقیماً از زنان شهرشان محافظت کنند. دو موضوع دغدغه اصلی مردان در رومی است.

قدرت

موضوع دیگر مفهوم قدرت است که جامعه مردسالار آن را محدود به مردان می‌کند. در ایدئولوژی غالب مردانه، مرد به دلیل قدرتش قابل احترام است. اگر قدرت نباشد، زن خواهد بود. بخش غیر ضروری جامعه از سوی دیگر، زنان از قدرت بسیار دور هستند. آن‌ها نمی‌توانند عمل کنند یا تصمیم بگیرند و نمی‌توانند به تنهایی فکر کنند یا صحبت کنند. همانطور که رایینز توضیح می‌دهد، «جامعه مردسالار حق صحبت برای مردان را برای خود محفوظ می‌دارد و زنان از آن نشأت می‌گیرند. جامعه با نادیده گرفتن کلام و ذهنیت آن‌ها، وجود و هویت آن‌ها را نادیده می‌گیرد. قدرت فقط حکومت کردن نیست، بلکه حرف زدن است.

در رومی، مردان تصمیم گرفتند برای زنان. آن‌ها حتی قدرت نادیده گرفتن یا پذیرش افراد را دارند. آن‌ها می‌توانند منوها را به هیئت منصفه بسازند - زنی را که او برای ازدواج به خانه آورده است، برگرداند. دختر زیبا با موهای شنی از ویرجینیا» (۱۲). یا وقتی از جف در مورد حضور دخترش در کالج سؤال می‌شود، او بدون هیچ تردیدی می‌گوید: «من پدر او هستم. من ذهن او را مرتب خواهم کرد» (۱۲)

یاقوت بر یک ایدئولوژی پدرسالار متمرکز است، تاریخی که اجازه اصلاحات را نمی‌دهد. از سوی دیگر، زنان در صومعه، همه از گذشته خود، این تاریخ آزاد هستند. آن‌ها یک بار از آن فرار کرده اند و دیگر هرگز برنخواهند گشت. حاکمان یاقوت سرخ می‌گویند که «آن‌ها به مردان نیاز ندارند» (۱۳) اما همه آن‌ها می‌دانند که

نمیکرد. با شاید موقتی بود. دلبند سر رسیده بود و همان روزی که ست و او دست از بگومگو کشیده، میان مردم رفته و واقعا مانند یک خانواده لحظات خوشی را بودند، توی آن خانه لنگر انداخته بود. آن روز دنور کمی نرم شده بود؛ است می خندید؛ به پل دی قول یک کار ثابت داده بودند و ۱۲۴ از شر ارواح اعلام شده بود. داشت شیشه یک زندگی می شد. لعنت به این بخت! ناگهان زنی که از نوشیدن آب سیر نمیشد بیمار و ماندگار شد، حالش جا آمد ولی از آنجا تکان نخورد. (۱۹)

استراتژی مقاومت: رویارویی با برتری جنسیتی و نژادی نوشته های آمریکایی آفریقایی تبار به قطعه ای اجتناب ناپذیر از ادبیات و فرهنگ آمریکایی تبدیل شده است. ریشه های رنج سیاه پوستان ناشی از ظلم، نژادپرستی، برده داری و به حاشیه رانده شدن در زندگی آفریقایی-آمریکایی ها است. تعصب، عزت نفس شخصیت و احساس عزت نفس یک آمریکایی آفریقایی-آمریکایی را پودر می کند. در «آبی ترین چشم»، پکولا شروع به اعتماد به دروغ تعصب می کند: تاریک بودن به معنای «وحشتناک»، نالایق و منفور بودن است. این شرلی تمپل و مری جین روی بسته بندی شیرینی به این نام هستند که مدل های دختران جوان شایان ستایش در دنیای پکولا هستند. پکولا و پائولین هر دو نفرت از خود را تجربه می کنند که نتیجه نژادپرستی درونی شده است که مفهوم "آگاهی مضاعف" را نشان می دهد. آبی ترین چشم در مضمون، طرح و روش کاملاً مدرنیستی است. رمان های بعدی موریسون نشان دهنده جنبش پست مدرن ادبیات قرن بیستم است. این رمان آگاهی و واقعیت فرد را بررسی می کند و از این طریق ارتباط دیگری با تاریخچه او تشخیص می دهد. بنابراین موریسون برای هر یک از رمان های خود یک زمینه یا پس زمینه ایجاد می کند تا شخصیت های خود را معرفی کند. بنابراین، موریسون زندگی فلاکت بار خانواده پکولا را تجسم می کند و این که چگونه این زندگی روی پکولا برای جستجوی چشم های آبی تأثیر می گذارد. موریسون خانواده بریدلاو و نحوه زندگی آن ها در آپارتمانی را به تصویر می کشد که تنها شامل یک اتاق است که با پتو به دو قسمت تقسیم شده است. اتاقی داخل آپارتمان مانند صاحبانش قدیمی است "یک اتاق نشیمن بود که خانواده به آن اتاق جلو و اتاق تخت می گفتند که همه امور زندگی در آن انجام می شد". (۸) موریسون آبی ترین چشمان را شروع می کند:

بریدلاو در جلوی مغازه زندگی نمی کردند، زیرا به طور موقت در تطبیق با قسمت های بریده شده کارخانه با مشکل مواجه بودند. آنجا زندگی می کردند چون فقیر و زشت بودند. اگرچه فقر آن ها سنتی و تحقیرکننده بود، اما منحصر به فرد نبود. اما زشتی آن ها منحصر به فرد بود. (۸)

این تحریف باعث شد که او خانواده و خود خود را تحقیر کند. پائولین توسط خانواده اش اخراج شد. موریسون نشان می دهد که وحشیانه ترین وحشیانه ترین حادثه در دوران جوانی چولی، قطع رابطه جنسی او توسط سفیدپوستان مسلح بود. تجربه محدود شدن توسط شکارچیان سفیدپوست برای ادامه رابطه با دارلین، نه تنها در شدت تحقیرآمیز آن، بلکه در امکان واکنش نشان دادن به موقعیت،

آن ها را پیدا می کند زن به دور از چشم همسرش برای اینکه فرزندش چند ماهه اش طبق قانون به دست برده دار نیفتد و به بردگی گرفته نشود، فرزندش را به قتل می رساند و مدتی فرزندگی که در شکم دارد را به دنیا می آورد. سال ها بعد روح فرزند به قتل رسیده در قالب دختری نوجوان به خانه وارد شده و می خواهد انتقام قتل را از مادر بگیرد. توصیفات واضح و صحنه سازی های دقیق قلم نویسنده باعث جذابیت این کتاب شده است. از نظر من در ادبیات، توصیف احساسات و عواطف مادرانه جایگاه وسیعی دارد اما این کتاب به شکل خارق العاده ای حق مطلب را در مورد قتل و احساسات یک مادر که به بردگی هم گرفته شده، ادا کرده است. می توان گفت از زیباترین و احساسی ترین لحظات لحظه قتل دلبند به وسیله مادرش است. این کتاب علاوه بر بیان زجرها و شکنجه های جمعی تاریخ بردگی شکنجه و آسیب های روحی، بردگان را به طور دقیق و زیبایی به تصویر کشیده است به طوری که خواننده در دردها و شادی های هر کدام از شخصیت های کتاب کاملاً شریک بوده و حس هر کدام را به راحتی لمس می کند.

بازتاب خشونت اقتصادی در داستان دلبند خشونت اقتصادی در این متن کمتر مشاهده می شود، چراکه بحث بیشتر خشونت علیه زنان و خشونت در بعد جسمی و جنسی و روانی است. اما به طور مسلم جامعه ای که در آن برده داری وجود داشته باشد خشونت اقتصادی نیز وجود دارد. آن ها به بردگان پولی پرداخت نمی کنند چراکه آنان را خریداری کردند. از نمونه های دیگر:

چون منو به دنیا آورد و بلافاصله بعدش مرد، بهم گفتن که باید واسه پس دادن قرضای اون کارکنم. من این کارو کردم ولی حالا واسه خودم مخمل میخوام» (۱۵)

«وجبه و وجب آن ولایت کار کرده بود تا او را باز خرید کند و از آنجا ببرد.» (۱۵)

«مادرم قبل از اینکه به آقای بادی بفروشنش تو بوستون زندگی می کرد.» (۱۶)

«برای کار کشاورزی به گارنر فروخته شده بودند و تا بیست سال حق ترک کردن مزرعه ای او را نداشتند.» (۱۷)

و اینک این زن، با آن حضور ذهنی که سگی دیوانه شده از شدت روبه راه کرده بود، پاهایش را چپ و راست می گذاشت، جست و خیزه نگاهش را از هیکل دخترش می دزدید. انگار قد دختر آنقدر بلند بود که نی به او نمی رسید. و نه او و نه مرد، کفش به پا نداشتند. پیش از این برافرورد شرمزده و حالا بی کس بود. همه آن رفتن ها: ابتدا برادرهایش - سپس مادرنگ فقدانهای بزرگ. و همه اینها در حالی که هیچ بچه ای حاضر نبود او را به بازی بدهد و یا از پا به نرده های ایران خانه او آویزان شوند. هیچ یک از اینها به اندازه آن لحظه که مادرش چشمانش را از او می دزدید، اهمیت نداشتیم و این کار ست باعث شد که دنور سخت اشتیاق پیدا کند تا روح شیرخواره یک چشمه از کیا خودش را نشان بدهد. پل دی گفت:

(۱۸)

دلبند با تمام زنان سیاه فرق داشت. درخشش او، کفشهای نوایش. اینها بی دی را اذیت می کرد. شاید دقیقاً به همین دلیل پل دی او را اذیت

و درمانی که روایت می‌تواند انجام دهد آگاه است (۲۲) از طریق تکامل میلکمان، موریسون رشد آگاهی مرد سیاه‌پوست و رابطه خانوادگی سیاه‌پوستان را در سرود سلیمان نشان می‌دهد.

مفهوم سبک زندگی

مفهوم سبک زندگی، یعنی انطباق دادن یک رهیافت سبک داده شده در زندگی. سبک زندگی را می‌توان مجموعه‌ای از: تلقی‌ها، ارزش‌ها، شیوه‌های رفتار، حالت‌ها، سلیقه‌ها و عملکردها دانست که فرد آنها را به کار می‌گیرد؛ زیرا نه فقط نیازهای روزمره او را برآورده می‌کند، بلکه روایت خاصی را هم که وی برای هویت شخصی خود برگزیده است، در برابر دیگران تجسم می‌بخشد. عملکردهایی که در عرصه‌های مختلف زندگی از جمله: نوع پوشش، خوراک، زبان، ادبیات، مد، مصرف فرهنگی، رفتارهای شخصی، نحوه‌ی گذران زندگی و اوقات فراغت و... تجسم می‌یابند.

سبک زندگی زاییده انتخاب‌های مردم در میان محدودیت‌های ساختاری خود و بازتاب مهم موقعیت‌های اجتماعی آنها است. اگرچه سبک‌های زندگی مجموعه‌ای از حالت‌ها و سلیقه‌ها در هر چیزی از موسیقی گرفته تا هنر، تلویزیون، دکوراسیون و فرش کردن خانه... را در بر می‌گیرد، اما در برخی از موارد نمود و بروز بیشتری دارد. در بیشتر مواقع عناصر یک سبک زندگی به شکلی جمع می‌شوند و شماری افراد در یک نوع سبک زندگی مشترکاتی پیدا می‌کنند؛ به عبارت دیگر گروه‌های اجتماعی اغلب مالک یک نوع سبک زندگی می‌شوند و یک سبک را تشکیل می‌دهند.

سبک زندگی غربی ویژگی‌ها و نمودهای خاص خود را دارد که شاید بتوان گفت از ملزومات این شیوه زندگی است. این سبک از زندگی معمولاً با سنت‌گرایی، دین‌گرایی، معنویت‌گرایی، طلب لذت‌آنی همراه است و روابط جنسی، ورزش و رسانه جلوه‌گاه‌های مهم آن هستند. ما در این مقاله قصد داریم به شرح گسترده این نمادها بپردازیم.

سبک زندگی اسلامی و غربی

تلقی ادیان ابراهیمی، این است که دین؛ یعنی راه و روش زندگی؛ اما امروز این مسئله مطرح است که سبک زندگی، یعنی دین. این دکترین (نظریه) خاص سبک زندگی غربی است. با اصالت یافتن انسان در اندیشه اومانیستی غرب، حق انسان موجب شکل‌گیری حدود زندگی شده و این حدود، سبک زندگی را شکل می‌دهد و به این ترتیب، سبک زندگی، یک دین می‌شود. در زندگی بورژوازی، سبک زندگی به مثابه دین است اما در اسلام، دین به مثابه سبک زندگی است. سبک زندگی بورژوازی به تنوع و تکثر دین برآمده و به آن می‌انجامد. مسلمانان جوان، بیشترین تأثیر را از دنیای متجدد از رهگذر آن چیزی می‌پذیرند که می‌توان آن را شیوه‌ی زندگی جدید نامید.

شیوه‌ی زندگی جدید، که طبعاً در حد خود، بیانگر فلسفه‌ای خاص نیز هست، به مراتب بیشتر از فلسفه‌ها و الهیات و یا ایدئولوژی‌های جدید و به نحوی مستقیم و بدون واسطه آنچنان بر جوانان مسلمان تأثیر می‌گذارد که شواهد آن را تقریباً در همه

یک آسیب است. بنابراین جابجایی خشم او به قربانی دیگرش ظاهر می‌شود. پائولین و کولی احساسات پرشوری را نسبت به یکدیگر تجربه کردند و تصمیم گرفتند ازدواج کنند و به سمت شمال حرکت کنند تا به دنبال زندگی و فرصت‌های شغلی بهتر باشند. وقتی آن‌ها به لورین نقل مکان کردند، جامعه لورین را با فرهنگ‌های مختلف درک نمی‌کردند، بنابراین پائولین دلش برای مردم، سنت‌ها و غیره اش تنگ شده است. پائولین می‌گوید: «آن تنهاترین دوران زندگی من بود. برای اینکه چولی ساعت سه به خانه بیاید. من حتی یک گریه هم نداشتم که با او صحبت کنم.» (۲۰) در نهایت، چالی دیگر به پولین توجه نمی‌کند و اغلب او را برای معاشرت با دوستش رها می‌کند. یک روز، پائولین می‌خواهد مانند لباس بپوشد. خانم‌های سیاه‌پوست دیگر، اما وقتی چالی پول کافی برای خوش‌گذرانی او را نداشت، تصمیم می‌گیرد برای کار بیرون برود. ازدواج آن‌ها "با دعوا" از بین رفت. پائولین جلسه قبلی عشق ورزی ارگاسمی با چالی را از دست می‌دهد. اکنون او فقط تسلیم شهوت او می‌شود (۲۱) پائولین می‌گوید: "شناخت مردم اینجا سخت بود، و دلم برای مردم تنگ شده بود. (۲۰)

تأثیر مفهوم دیویوس از «وجدان‌های مضاعف» بر خانواده‌های سیاه‌پوست چشم‌اندازهای متفاوتی دارد. یک دیدگاه این است که خانواده مکتب با هدیه دادن عروسک‌های سفید به دخترانشان، کلودا و فریدا، سعی می‌کنند ارزش‌های فرهنگ سفید غربی را به کار گیرند. در واقع، کلودا اسباب‌بازی‌ها را به‌عنوان راه مقاومت تکه تکه می‌کند تا جوهر سفید را بشناسد. و رمز و راز پشت آن‌ها چیست، آن‌ها همچنین از تقلید یا ترکیب سبک سفید خودداری می‌کنند. در حالی که خانواده بریدلاو سعی می‌کند ارزش‌های زیبایی سفید را در آغوش بگیرد، بنابراین پکولا با آرزوی نظم بخشیدن به چشمان آبی مقاومت خود را در برابر "آگاهی مضاعف" خود نشان می‌دهد. خانواده و جامعه‌اش پذیرفته شود. پدر و مادرش همچنین از افراد غربی تقلید می‌کنند به‌عنوان پولینان که هر چیزی را می‌خرد که او را زیبا می‌کند و همچنین هاگر، معشوقه شیرمرد، که می‌خواهد برای جلب عشق میلکمن دست به هر کاری بزند.

آگاهی مضاعف: جستجوی قهرمانانه قهرمان برای هویت فرهنگی سرود سلیمان نشان دهنده یک جستجوی قهرمانانه برای هویت فرهنگی و مکان توسط قهرمان آن میلکمان مرده در جامعه سیاه‌پوست است. قهرمان مرد اصلی رمان، میلکمان مرده، "دانش و انگیزه‌ای برای خودسازی و تعریف خود به‌عنوان یک مرد سیاه‌پوست به دست می‌آورد" (۲۲) گروال (۱۹۹۸) اشاره می‌کند که آواز سلیمان «رمانی است که به‌طور فعال معنای سیاهی را بازسازی می‌کند» و به این ترتیب جزو گروه رمان‌هایی است که از دهه ۱۹۷۰ هویت‌های قومی را در آمریکا ساخته و تغییر داده‌اند (۲۲). در آثار او، بیزاری از خود و هرگونه سردرگمی شخصیت‌ها با یک سلب مالکیت تاریخی و روانی که از ریشه‌های اجدادی یا جمعی حذف شده است، همراه است. روایت او حکایت از بازپس‌گیری قدرتمندی از خود دارد، که رفاه شخصی را در پرتو جمعی بیان می‌کند. گروال (۱۹۹۸) بیان می‌کند که در چارچوب یک گفتمان هژمونیک جریان اصلی، موریسون از کارکردهای فرهنگی

سنت به عبارتی رسم، عادت یا انتقال قهری افکار و مضامین از نسلی به نسل دیگر است. بنابراین سنت عملی قابل تکرار و تکرار شونده است که برای هر بار تکرار آن نیاز به بارگذاری فکری ندارد. گاهی هم از سنت مجموعه اصولی را مراد می‌کنند که از عالم بالا فرود آمده‌اند و در اصل عبارتند از: یک نوع تجلی خاص ذات الاهی، همراه با اطلاق و بکارگیری این اصول در مقاطع زمانی مختلف و در وضعیت متفاوت برای یک جماعت بشری خاص (۱۵)

طبعاً یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شیوه زندگی جدید غربی شورش برضد هر چیزی است که سنت تلقی شده باشد. اعم از سنت به همان مفهوم قدسی و آسمانی یا آداب و سنن و همه آنچه از نسل‌های پیشین رسیده است. شاید در میان نسل‌های اخیر، هیچ نسلی بیشتر از نسل کنونی جوانان غربی، برای گریز از سنن و موارث آبا و اجداد خود نکوشیده است. این گریز باعث ایجاد پدیده‌ای موسوم به شکاف بین نسل‌ها شده است. (۲۶) گریز از سنت و هرآنچه که سنتی است، وقتی روی می‌دهد که کسی بخواهد از نو بودن اندیشه یا عملی، درستی یا خوبی آن را نتیجه بگیرد. آنچه انسان را به پذیرش تجددگرایی وامی‌دارد، آراستگی و درخشش امور تازه و حالت روانی آدمی است که نوگرایی را می‌پسندد.

مغالطه تجددگرایی مبتنی بر این پیش فرض است: «هر چیز نو، ناشی از پیشرفت و رشد بشریت است؛ پس باید آن را پذیرفت.» که ریشه تاریخی آن را در مغرب زمین می‌توان در دو دوره جست و جو کرد: یکی آغاز رنسانس که جهش بزرگی در دانش تجربی پدید آمد و یافته‌های جدید علمی برای بشر به ارمغان آورد تا آنجا که پنداشتند هر چیز جدیدی از رشد علمی بشر سرچشمه می‌گیرد و می‌توان آن را پذیرفت.

نقطه عطف دیگر، اندیشه‌های هگل است که به مسأله پیشرفت جنبه فلسفی بخشید و مدعی شد که جهان پیوسته رو به بهبود و پیشرفت است. این اندیشه چنان در میان گروه‌های تجددطلب جا افتاد که معتقد شدند هر نوبی بهتر از کهنه است. از موارد مهم شیوع این طرز فکر، آگهی‌های تجاری است. همچنین مسأله تضاد ارزش‌های جدید با ارزش‌های دینی در کشورهای جهان سوم از همین دسته است.

جنبه دیگر تجددگرایی این است که این پیش فرض را بپذیریم که «هرآنچه قدیمی است؛ نادرست و ناپذیرفتنی است.» این جمله اساس اندیشه نادرستی است که از آن به سنت‌گریزی تعبیر می‌شود. مقتضای تفکر عقلی و منطقی این است که برای قضاوت درباره هر مدعایی به محتوای آن مدعا و براهین آن توجه کنیم؛ بنابراین برای نشان دادن خطای یک اندیشه و مدعا باید با استدلال و برهان سخن گفت و نمی‌شود تنها به دلیل قدیمی بودن، اندیشه‌ای را نادرست خواند (دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا، تحت عنوان توسل به تجدد).

از آنجا که طبیعت ثابت انسان به دست فراموشی سپرده شده، نیازهای آدمی تا حد تغییرات عارضی تنزل یافته است که فقط بر پوسته و لایه بیرونی وجود بشر تأثیر می‌کنند. وقتی مردم از نیازهای بشری امروز سخن به میان می‌آورند، اغلب آن نوع بشری را مراد می‌کنند که در طوقه محدود مانده و از مرکز کلی بریده

مراکز شهری بزرگ جهان اسلام و میان جوانان مسلمانی می‌توان دید که در مغرب، زندگی یا تحصیل می‌کنند، (۲۳) مدرنیته که غربی‌ها از آن با عنوان یک سبک زندگی یاد می‌کنند، روش تازه‌ای را در این سیزده سال اخیر پیاده کرده است که در تمامی موارد؛ مانند خوراک، پوشاک، روابط انسان‌ها، روابط جنسی و تمام حرکات انسان‌ها نمایان است و هر روز ممکن است این الگوها تغییر پیدا کنند. نتیجه اینکه در غرب، انسان خود قانونگذار است و برای زندگی خویش چارچوب تعیین می‌کند؛ اینکه چگونه لباس بپوشد و بخورد، خوب و بد چیست و براساس پدیده‌ای به نام مد، یک توضیح المسائل ارائه می‌کند. سبک زندگی غربی، برحسب ظاهر، آزادی کامل فردی از قیدوبند سنت‌ها و اصولی است که طی زنجیره‌ای طولانی، از نسلی به نسل بعد رسیده. امروزه اشتیاق شدید جوانان سراسر جهان به شنیدن موسیقی به اصطلاح پاپ؛ اعم از این که راک باشد یا هوی متال و یا غیر آن، پوشیدن لباس‌های نو، عموماً جدید مثل بلو جین که زبان حال میل به آزادی از قیدوبندها، تحرک و تکاپو و اعلام استقلال یک تنه از قید ضوابط و معیارهای اجتماعی کاملاً واضح است. کوشش جوانان به طرف اتومبیل‌های پرسرعت و انواع تفریحات به درستی آشکار است، تفریحاتی که دربردارنده سرعت و جروت باشد به همان ترتیبی که در فیلم‌ها و سرگرمی‌ها دیده می‌شود. بسیاری از جوانان تیز و چابک، پا در رکاب سفر می‌گذارند بدون آنکه بدانند به کجا می‌روند. در این فریفته‌شدگی تا تسخیرشدگی در قبال شیوه زندگی جدید (که از غرب، سرچشمه گرفته و جهانگیر است)، آماج القاتات بی‌امان تلویزیون‌ها و سایر رسانه‌های جمعی دخیل بوده‌اند که تبلیغ‌کننده ارزش‌های فرهنگی جهان مدرن هستند. (۲۴)

این شیوه جدید زندگی، حتی با آن عده از الگوهای زندگی جامعه غربی نیز سازگاری ندارد که طی چند قرن گذشته، معمول بوده و نشان دهنده از هم گسیختن این جامعه است. از هم گسیختگی سریع جامعه غرب و دور شدن شتابان آن از وضعیتی که تاکنون داشته است، در این واقعیت می‌توان دید که تنها در یک نسل قبل، به رقم آنکه روابط جنسی، بسیار آزادتر و بی‌مهارتر از جوامع سنتی بود، بنیان خانواده همچنان در غرب استحکام داشت و هنوز ارزش‌های اخلاقی مسیحی به مراتب بیشتر از امروز، برقرار بود. مفهوم پوچی و بی‌معنایی زندگی و هیچ‌انگاری که با بی‌اعتمادی به نسل قبل، مخالفت با بسیاری از رویی‌ها که این جوانان در نسل پدران و مادران خود می‌دیدند، از هم گسیختن خانواده، از دست رفتن نقش‌های سنتی زن و مرد، رابطه آنها با یکدیگر و سرانجام بر باد رفتن هرگونه اقتدار و مرجعیتی، اعم از اخلاقی و معنوی یا حتی اجتماعی و تا حدودی سیاسی، نیز همراه بود، به ویژه در چند دهه اخیر و در میان نسل رشد یافته پس از جنگ دوم جهانی، پدیدار شد. (۲۵)

شیوه زندگی جدید، بیانگر گریز جدی از هنجارها و معیارهای دنیای متجددی است که تاکنون برقرار بوده و در عین حال، تالی منطقی همان هنجارها است (۲۶)

سنت‌گریزی

انسان امروز با قائل شدن حق و شأن قانون گذاری برای خودش و حق دخالت در شرایع الهی و قوانین آسمانی، عملاً و حتی نظراً منکر توحید در ربوبیت تشریحی خداوند می شود. اساساً این شیوه جدید زندگی اگر آشکارا ملحدانه نباشد، ماهیتی یقیناً شرک آلود دارد؛ زیرا که در چهارچوب آن، تلاش می شود تا آدمی مینا، معیار، میزان، غایت و ریشه پنداشته شود و منشأ نهایی ارزش های اخلاقی و حقایق نیز آدمی پنداشته شود.

در بینش اسلامی خداوند دین را در نهاد بشر قرار داده است و انسان به طور فطری تمایل و گرایش به دین دارد. خداوند در آیه ای از قرآن می فرماید: فَاقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا (روم/۳۱) ما مدعی هستیم که انسان بالطبع نمی بایست گرایش مادی پیدا کند، مادیگری یک جریان مخالف طبیعت و فطرت انسان است و چون بر خلاف اصل است باید به جستجوی علت آن پرداخت و از سببی که آن را بر خلاف اصل و قاعده بوجود آورده کاوش کرد (۲۵)

استاد مطهری علل اعراض از دین و خدا را در سه مورد ذکر می کند:

رسوخ افکار غلط در زمینه مسائل مذهبی در ذهن انسان ها؛ به اعتقاد ایشان، برای دانشمندان در مسأله خدا سوء تفاهمی پیدا شده، علت این سوء تفاهم آن است که فکر و عقیده خدا را در کودکی از کسانی فرا می گیرند که مدعی خداشناسی هستند، اما خدا را نمی شناسند. ذات خدا و صفات خدا و طرز دست اندرکار بودن خدا در عالم را طوری تعلیم می دهند که با عقل، علم و منطق جور در نمی آید. مفهومی نامعقول از خدا و دین به مردم تعلیم می دهند. بدیهی است که دانشمند پس از آنکه با عقل، علوم و منطق آشنا شد نمی تواند معانی و مفاهیم نامعقول و غیرمنطقی را بپذیرد. ناچار آن ایمان نامعقول جای خود را در ذهن دانشمند به انکار و نفی می دهد و چون می پندارد عقیده به خدا جز به همان شکل غیرمنطقی نباید باشد منکر خدا می شود (مطهری، ۱۳۸۳، خورشید دین هرگز غروب نمی کند؛ مجموعه آثار؛ ۳: ۴۰۲). در قرون وسطی که مسأله خدا به دست کشیش ها افتاد یک سلسله مفاهیم کودکانه و نارسا درباره خدا به وجود آمد که به هیچ وجه با حقیقت وفق نمی داد و طبعاً افراد باهوش و روشن فکر را قانع نمی کرد، بلکه متنفر می ساخت و برضد مکتب الهی برمی انگیزت (۲۳). بسیاری از افراد تحت تأثیر تلقینات پدران و مادران جاهل یا مبلغان بی سواد افکار غلطی در زمینه مذهبی در ذهنشان رسوخ کرده است. و همان افکار غلط اثر سوء بخشیده و آنها را درباره دین و مذهب دچار تردید و احیاناً انکار کرده است.

آلودگی محیط به شهوات و هواپرستی؛ از دیگر چیزهایی که موجب اعراض و تنفر مردم از خدا، دین و همه معنویات می شود، آلوده بودن محیط و غرق شدن افراد در شهوت پرستی و هواپرستی است. محیط آلوده همواره موجبات تحریک شهوات، تن پروری و حیوان صفتی را فراهم می کند. بدیهی است غرق شدن در شهوات پست حیوانی با هرگونه احساس تعالی، اعم از تعالی مذهبی یا اخلاقی، علمی یا هنری منافات دارد؛ همه آنها را می میراند. آدم شهوت پرست نه تنها نمی تواند احساسات عالی مذهبی را در خود پروراند، احساس عزت، شرافت و سیادت را نیز از

است؛ بشری که تنها عرضاً انسان و ذاتاً حیوان است؛ انسانی که قیومیت اولیه ی خویش به عنوان جانشین خدا بر روی زمین را محقق نمی کند (۲۵) این گرایش در کنار گرایشی که ناخودآگاهانه امور غیرمادی را با امور روحانی یکی می گیرد، خطرناک ترین خبط و خطاها را در حیات دینی انسان متجدد در جهان غرب - به ویژه در آمریکا - به وجود آورده است.

دین گریزی

برای فهم سرشت عصبان آمیز سبک زندگی جدید توجه به یک عامل دیگر نیز ضروری است. این عامل متضمن از دست رفتن ایمان و اعتقاد جوانان به معیارهای اخلاقی و دینی جامعه غربی است. دین استوارترین ستون حیات مادی و معنوی و امنیت روانی آدمی است که به او عزت و شرافت می بخشد و نور ایمان و اخلاص را در جاننش برمی فروزد و او را از زنجیرهای اسارت های ناخردانه آزاد می کند. دینداری نهادی کردن تعالیم و ارزش های دینی است، در همه ابعاد حیات آدمی که ثمرات بی شماری دارد و در لباس یقین، صبر و تسلیم و رضا، امانتداری، راستی، حیا و پاکدامنی، وفاداری، پارسایی، انفاق و احسان، رحم و عطف، مدارا و مهربانی، طاعت و عبادت، جهاد و تلاش... جلوه می کند، اما پیوسته عواملی به صورت پیدا و پنهان، دینداری را تهدید می کند. این عوامل به صورت آفت ها، آسیب ها و موانع بازدارنده، فرا راه اندیشه دینی و گرایش او به دین قرار می گیرد و زمینه دین گریزی و دین ستیزی را فراهم می کند (۲۲)

سبک جدید زندگی غربی بر شایستگی شخصیتی افراد انسانی تأکید دارد. انسان غربی امروزه به دفاع از ارزش و آزادی انسان علاقه مند است. اعتقاد دینی در چهارچوب جهان بینی جدید انسان غربی، دیگر یک نظام اندیشه ای مستقل و مبتنی بر خدا محوری نیست، بلکه تا سرحد نوعی تجربه روحانی فردی و شخصی تنزل یافته و از نظام شریعت و مفاهیم حقوقی و تعالیم عمیق اجتماعی تهی گردیده است. اعتقاد دینی در چهارچوب جهان بینی اومانیستی و در زیر این جهان بینی چونان تابعی از آن است که مفاهیم و مقولات بنیادی آن همگی مسخ و تحریف شده تا با معیارهای این سبک از زندگی هماهنگی یابد.

امروزه مهم ترین مبنای اندیشه انسان در پیدایش سبک جدید زندگی او اومانیسم است. جوهر اومانیسم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی عاقل و جدا از مقدرات الهیاتی است. در این دوره، آدمی با نیازها، خواست ها، آرمان ها و تمایلات ناسوتی خود به عنوان مینا و معیار همه چیز پنداشته می شود و به تعبیری، انسان، خدا می شود. حقیقت بشر به صور مختلف، موجودی قائم به خود و خودبنیاد تعریف می شود (۲۷)

در جهان بینی اسلامی، بشر، محترم و دارای کرامت و وجودی و حقوقی انسانی است، اما آدمی این کرامت و حقوق را ذیل مقام بندگی الهی به دست می آورد؛ حال آنکه در سبک زندگی غربی، بشر، اصل و دایر مدار عالم فرض می شود و عقل او که روحی خودبنیاد و منقطع از وحی دارد به عنوان راهنما و معلم زندگی بشری تعیین می گردد.

همین که این دنیای موهوم ماهیت حقیقی خود را هرچه کامل تر برملا می کند، نیاز به درک و تشخیص دوباره مرکزکی مبرم تر می شود (۱۴).

این پدیده جست و جو برای معنای زندگی هم جنبه مثبت داشته و هم جنبه منفی، جنبه مثبت این پدیده همان است که از این رهگذر بسیاری از جوانان هوشمند و حساس در غرب، برای نخستین بار، به پیام معنوی فرهنگ ها و ادیان دیگر توجه کرده اند (اما جنبه منفی این پدیده آن است که بخش اعظم این آغوش گشاده به بهای رویگردان شدن از آنچه هنوز از سنت های معتبر مسیحی و یهودی در غرب باقی مانده به طرف بدل های بی اساس اشکال عموماً نامعتبر ادیان و فرهنگ های شرقی و نیز ظهور خلق الساعه آنچه به ادیان جدید مشهور شده معطوف گردیده است). این ادیان جدید اغلب اجزا و عناصری از ابعاد معنوی تر و باطنی تر ادیان معتبر است که از ابعاد صوری تر آن ادیان سلخ یا کنده شده و مستقلاً عرضه گردیده است. در غیر این گونه موارد این پدیده های جدید صرفاً تعابیر روانشناختی همان تعالیم سنتی است که به دست افرادی هوشمند و بعضاً شیدای فراهم گردیده که توانسته اند جوانان را به طرف خود جلب کنند. این ادیان معمولاً با مقاومت در برابر نیروهای دنیای متجدد مخالفند و در واقع به صورت های مختلف مکمل این نیروها هستند (۲۱)

نتیجه گیری

سالهاست که مردم درباره تساوی حقوق زن و مرد بحث می کنند، اما شاهد مسائل و سخت گیری های بسیاری هستند که بسیاری از زنان در سراسر جهان با آن دست و پنجه نرم می کنند. اگرچه بعد از جنبش های فمینیستی، زنان مورد توجه جدی تری قرار گرفتند و در عرصه های مختلف وارد جوامع خود شدند، اما حقوق زنان به عنوان مادر، همسر یا معشوق بدیهی تلقی می شود و نادیده گرفته می شود و چنین مسائلی می تواند مشکلات زیادی را برای آن ها در زندگی ایجاد کند. و حتی چنین مشکلی می تواند زندگی آن ها را خراب کند. فمینیست ها این ایده را ترویج می کنند که تغییر نگرش مردان نسبت به زنان به نگرش روشنگرانه تر، هدف مهمی برای همه فمینیست ها است. استدلال آن ها مبنی بر اینکه نگرش مردان را می توان تغییر داد، در نتیجه مطالعات بیولوژیکی که نشان می دهد همه رفتارهای انسان لزوماً ارثی نیستند، از اعتبار برخوردار است. که بسیاری از رفتارها به طور بالقوه به عنوان تابعی از فرهنگ های انسانی به وجود می آیند. در بهشت، از اولین روز ساخت شهر، پایه و اساس بر اساس نژادپرستی معکوس و ایدئولوژی های مردسالارانه است. دیدگاه آن ها نسبت به زنان و مسائل زنانه حتی بدتر از نژادپرستی در رویی است.

موریسون از آن دست نویسندگان محافظه کار نبود که به دلیل احتیاط بیش از حد، از طرح سؤالات اجتماعی اجتناب ورزیده و موضوعات خود را به روابط شخصی و زیبایی شناسی سطحی محدود می کنند تا مبادا پیامدهای اجتماعی یا اقتصادی، دامن گیرشان شود. تونی موریسون «زنی شجاع در دنیای ادبیات است که در آثارش از مطرح کردن هیچ موضوعی نمی ترسد. در این، به تحلیل یکی از مهم ترین آثار «موریسون» یعنی دو رمان «دلند و خانه» پردازیم و

دست می دهد. احساس شهامت و فداکاری را نیز فراموش می کند. آن که اسیر شهوات است، جاذبه های معنوی اعم از دینی، اخلاقی، علمی و هنری کمتر در او تأثیر دارد (۲۲)

توهم ضدیت دین با سایر فطریات بشر؛ استاد مطهری معتقد است، بشر فطریات زیادی دارد. در سرشت بشر تمایل به بسیاری از چیزها نهاده شده است. همه این تمایلات مربوط به اموری است که بشر در سیر تکاملی خود به آنها احتیاج دارد؛ یعنی هیچ تمایل بیهوده و لغوی که احتیاج به کشتن و میراندن داشته باشد در وجود بشر نهاده نشده است... در سرشت انسان تمایلات زیادی وجود دارد، از آن جمله: تمایل به ثروت، تمایل به محبوبیت اجتماعی، تمایل به علم و حقیقت جویی، تمایل به تشکیل خانواده و انتخاب همسر و امثال اینها. تمایل دینی نیز از تمایلات طبیعی انسان است. هیچ یک از این تمایلات با یکدیگر سر جنگ ندارند. بین آنها تضاد و تناقض واقعی نیست. هر کدام از آنها سهمی و حظی و بهره ای دارد. اگر سهم و حظ و بهره آنها به عدالت داده شود هماهنگی کامل میان آنها برقرار می شود... اما بعضی مقدس مآبان و مدعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه چیز به جنگ برمی خیزند؛ شعارشان این است: اگر می خواهی دین داشته باشی پشت پا بزن به همه چیز، گرد مال و ثروت نگرد... بنابراین اگر کسی بخواهد به غریزه دینی خود پاسخ مثبت دهد باید با همه چیز در جنگ باشد. بدیهی است هنگامی که مفهوم زهد، ترک وسائل معاش و ترک موقعیت اجتماعی و انزوا و اعراض از انسان های دیگر باشد؛ مادامی که غریزه جنسی پلید شناخته شود و منزه ترین افراد کسی باشد که در همه عمر مجرد زیسته است؛ زمانی که علم دشمن دین معرفی شود و علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهاشان زیر گیوتین برود مسلماً و قطعاً مردم به دین بدبین خواهند شد (۱۱)

رنه گنون، متفکر بزرگ معاصر می گوید: «اومانیزم، نخستین صورت امری بود که به شکل نفی روح دینی معاصر درآمده بود و چون می خواستند همه چیز را به میزان بشری محدود کنند - بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود - سرانجام مرحله به مرحله به پست ترین درجات وجود بشری سقوط کردند...» (۱۸) و این همان انکار صریح یا غیرصریح خالقیت و ربوبیت الهی و نسبت بندگی و مخلوقیت بشر با خداوند در سبک زندگی جدید او است.

معنویت گرایی

از ویژگی های سبک زندگی جدید، جستجویی مشتاقانه به دنبال معناست. از دست رفتن معنای زندگی برای بسیاری از جوانان است که آنها را به بیراهه طلب لذت های آنی جسمانی از طریق روابط جنسی یا استفاده از مواد مخدر و گاهی خشونت و جنایت کشانده است و یا آنکه آنها را به جست و جوی فلسفه ها، فرهنگ ها و حتی ادیان جدید واداشته است. انسان غربی برای فراموش کردن فقدان ساحت متعالی در زندگی خود دنیای موهومی خلق کرده است.

نکته، آن ها را ترسناک تر می کند. «موریسون» به ما یادآوری می کند که اگر چرخه ی معیوب خشونت را از بین نبریم، روزی خودمان قربانی اش خواهیم بود.

«جان آبدایک»، نویسنده و منتقد آمریکایی و خالق آثاری چون «فرار کن خرگوش» و «ستائور»، در مقاله ای نوشته است: «تونی موریسون، عادتاً دارد که شاید نتیجه ی تأثیر «ویلیام فاکنر» بر او باشد؛ آن هم این است که پیش از آن که خواننده کم ترین اطلاعی از ماجرا داشته باشد، روایت را آغاز می کند.» مثلاً در شروع داستان «خانه» می خوانیم: «مثل آدم ها بلند شدند. ما آن ها را دیدیم. مثل آدم ها ایستاده بودند».

کتاب «خانه» داستان زندگی جوانی ۲۴ ساله به نام «فرانک مانی» را روایت می کند که در حال بازگشت از جنگ به خانه است. اما خانه چیست و کجاست؟ در قسمتی از کتاب درباره ی جنگ می خوانیم: لوتوس، جورجیا، بدترین مکان دنیا بود. بدتر از هر میدان جنگی؛ حداقل در میدان جنگ هدفی وجود دارد، هیجان، شجاعت و در میان آن همه احتمال شکست، شانس هم برای پیروزی هست. مرگ حتمی است اما زندگی هم به همان اندازه مسلم است. تنها اشکالش این است که نمی توانی از قبل بدانی.

References

1. Babaeifard A, Bagheri H, Panahi MF. Feminism cultural studies and the historical trend of this movement in Iran, National Conference of Modern Researches in Management, Economics and Humanities, Kazaron;2016: p.254
2. Babaei H. "Women's Tragedy, Men's Mourning", Book of Literature Month,2008; No. 35 (149 consecutive), 66-64
3. Bressler C. An Introduction to the Theory and Method of Literary Criticism, translated by Mustafa Abedini Fard, second edition, Nilofar, Tehran;2008: p.125
4. Bahar, MT. Stylistics or the history of the development of Persian prose. Tehran. the swallow;1951: p.25
5. Beasley C. What is Feminism, translated by Mohammad Reza Zamardian, Tehran: Roshangaran and Women's Studies;2016: p.362
6. Payandeh H. Criticism Discourse; Essays in literary criticism, first edition, Tehran: Roozangar;2003: p.89
7. Payandeh H. Discourse of criticism, second edition, Tehran, Nilofar;2011: p.142

مروری کوتاه بر برخی از مهم ترین آثار این نویسنده ی تأثیرگذار خواهیم داشت .

در تحقیق حاضر به برخی از موضوعات سوسیال فمینیستی مانند حقارت و برتری، مسئله قدرت، وابستگی و آزادی، نقش دین، حقوق نابرابر اشاره شده و در هر دو جامعه رومی و زنان حوزه مورد بحث و بررسی قرار گرفت. تفاوت ها و موضع هر جامعه نسبت به زنان و پدیده اجتماعی مربوط به زنان نشان داده شد. در بهشت، زنان صومعه خانواده های خود را با جامعه تازه تشکیل شده جایگزین می کنند، که همدردی و بعداً انگیزه های برای کشف خود واقعی شان ایجاد می کند، برخی از شخصیت ها در جستجوی تعریف خود در جامعه خود هستند، اما برخی دیگر باید جامعه را ترک کنند تا کشف کنند. خود و در نتیجه هویت خود را کشف می کنند. با این حال، همه آن ها موفق نمی شوند. در نهایت، زنان صومعه زندگی قبلی خود را از دست می دهند، اما خاطرات خود را حفظ می کنند. بنابراین، از دست دادن آن ها، بر خلاف شخصیت های دیگر، در واقع می تواند با دیدی مثبت نگریسته شود. کاوش در تحول زنان صومعه موفقیت آمیز است و آن ها هویت خود را کشف می کنند. نویسنده در مورد زنانی که خواستار آزادی در جامعه هستند چه چیزی می خواهد بیان کند؟ زنان از مکان های مختلف و با پیشینه های مختلف می آیند، اما همه آن ها یک چیز مشترک می خواهند، آن آزادی و آزادی. موریسون جامعه مردسالار سیاه پوستی را به تصویر می کشد که زنان با ظلم و حقارت زندگی می کنند، برخی از زنان با آن وضعیت سازگار می شوند، برخی علیه آن شورش می کنند و به دنبال آزادی و آزادی خود و فرار به صومعه هستند. خوانندگان همچنین داستان پدرسالاران و زنان شهر را یاد می گیرند که بیعت آن ها بین دو گروه پاره شده است. زنان کمون از نظر ساکنان شهر خطرناک تلقی می شوند، نه به این دلیل که خشونت آمیز هستند یا به طور فعال در حال برنامه ریزی برای برچیدن ساختارهای قدرت در رومی هستند، بلکه به دلیل پتانسیلی که برای تغییر نگرش همسران پدرسالار دارند. نفوذ آن ها قوی است، زیرا آن ها کاملاً مستقل و آزاد اندیش هستند. هر یک از زنانی که به طور تصادفی یا با شعر راه خود را به کمون می یابند، در زندگی خود به نقطه ای از گذار دراماتیک رسیده اند. هر کدام به آخرین نقطه پرش رسیده اند، فضای کوچکی که در منظره ای وحشتناک حک شده است که او را طرد کرده، مورد سوء استفاده قرار داده و نادیده گرفته است. برای روشن شدن وضعیت سخت زنان، نه فقط در میان جامعه سیاه پوست، بلکه در سراسر جهان، در هر جایی که زنان با ظلم زندگی می کنند و آن را «دیگری» می دانند، بوده است. امید است همه زنان در سراسر جهان بتوانند حقوق خود را به عنوان مرد احقاق کنند و بتوانند با آزادی و آزادی بدون هیچ گونه آزار و اذیت جسمی و روحی مردانه زندگی کنند.

خواننده ی داستان «دلبنده» از درد و رنج شخصیت های سیاه پوست و خشونت و وحشتناک سفیدپوستان حیرت زده خواهد شد. اما نکته ای که در این داستان وجود دارد این است که شکنجه و ظلم به هیچ عنوان نباید تحمل شود. چرا که هر ظلم، نماینده ی ظلم های بیشتری است که به خشونت های شدیدتری ختم می شود؛ خشونت هایی که شاید در تاریخ آمریکا هرگز به آن ها پرداخته نشده و همین

- Mercedeh Salehpour, third edition, Tehran: Cheshme;2010: p. 412
21. Abbott P, Wallace C. An introduction to sociology: feminist. Translator: Najm Iraqi, M. Tehran: Ney;2009: p.25.
22. Abrams MHA. Glossary of Literary Terms. 9th ed. Boston: Wadsworth Cengage Learning, 2009. Print. Alexander, Priscilla. "Feminism, Sex Workers and Human Rights". In Nagle, Jill. Whores and Other Feminists. New York: Routledge. 1997: p. 56.
23. Aronson A. The social Animal. Translator: Shokrkon, H. Tehran: Roshd;2008: p. 47.
24. Azad Armaki T, Ghaffary Gh. Generation attitudes toward women in Iran. The Journal of Women in development and politics;2009: 3, 7-24.
25. Barad K, Agential Realism: Feminist Interventions in Understanding Scientific Practices in the Science Studies Reader, Mario Biagioli, ed., New York: Routledge.1999.
26. Bastani S, Heydarzadeh Z. Survey position of women in Allame Tabatabai thought in Tafsir Almizan. The Journal of Iranian Social studies 2013;3, 3-24.
27. Castle G. literary theory, USA, Black well;2006: p. 223.
8. Traders A. Feminist criticism of Bijan Najdi's stories. Literary Research Text,2007; 11(31), 7-23. doi: 10.22054/ltr.2007.6389
9. Tang R. A comprehensive introduction to feminist theories, translated by Manijeh Najm Iraqi, Tehran: Nashrani;2007: p.542
10. Jahani M. this street does not have a speed limiter, third edition, Tehran: Naşr al-Karzan;2017: P.56.
11. Hosseini M. "Female Narrative in Women's Story Writing", Monthly Book of Literature and Philosophy.2005; No. 9 (93 series), pp. 101-94.
12. Hosseini M. Feminist Literary Criticism, Ayar Naqd, Tehran, Khaneh Kitab;2008: p. 23.
13. Hikmat S, Hamida D. "Poems of Sylvia Plath and Forough in Ellen Showalter's Feminist Criticism", Comparative Literature Studies, 4th year,2010; No. 15, pages: 57-80.
14. Dad S. Dictionary of Literary Terms, 5th edition, Tehran: Marwarid;2010: p.120
15. Robbins R. Literary feminisms, translated by Dr. Ahmad Abu Mahboob, Tehran, Afraz.2010.
16. Qadri, Hamira. (2008), Silver Daughter of the Sea of Kabul, Tehran, Rozgar;2008: p. 144
17. Mousavi M, Samin S. "Criticism of the mythology of the story "Orange and Tangerine" and the study of the cultural backgrounds of the use of orange, tangerine and pomegranate in this story". Literary criticism, Sh.2010; 11 and 12: 233-255.
18. Mirsadeghi J. elements of the story. Cha Chahar, Tehran, Sokhon;2001: p. 35.
19. Ham M, Sarah G. Culture of Feminist Theories, translated by Firuzeh Mohajer and Others - Tehran: Development;2010: p. 52
20. Woolf V. Women and Literature; A series of theoretical researches about women's issues, translated by: Manijeh Najm-Eraghi, Nastern Mousavi and